

زلف پریشان و کسب جمعیت:

باز کاوی بحران نفی تناسب در جهان مدرن و راهکارهای مقابله با آن از منظر

ادبیات عرفانی فارسی*

حسینعلی قبادی**

سید علی قاسم‌زاده***

چکیده: در میان آثار ادبی فارسی، متونی با افق‌های وسیع انسانی-جهانی نگاشته شده‌اند که مایه‌وری و مانایی آن‌ها مرهون تناسب، تلازم، اتحاد و درهم‌تنیدگی صورت و معنا با یکدیگر است. این آمیختگی، درعین‌حال در آثار ادبی برجسته عرفانی مهیاترین زمینه تأویل و رمزکاوی به‌شمار می‌آیند و به سبب عطش مخاطبان هر دوره به نویایی، از ظرفیت‌هایی فراوان برای بازخوانش برخوردارند. با در نظر گرفتن چنین وجه ماهیتی ادبیات عرفانی است که می‌توان از رهگذر معرفت‌شناختی، به حل برخی از بحران‌های فکری انسان معاصر چشم دوخت. از جمله چالش‌هایی که انسان معاصر به آن گرفتار شده، تلقی «نفی تناسب» از هستی اعم از دنیایی که در آن زیست می‌کند و جهان انسانی که انسانیت انسان به آن وابسته است. این جستار به شیوه توصیفی - تحلیلی بر پایه رهیافت‌های هرمنوتیکی کوشیده است به شناخت راهکارهای حل بحران بی‌تناسبی رواج یافته در دنیای جدید از خلال متون عرفانی (از قرن ششم تا قرن هشتم هجری) بپردازد.

کلیدواژه‌ها: نظام معرفت‌شناسی، انسان معاصر، بحران نفی تناسب، نظام احسن، ادبیات عرفانی

* این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی پیام‌های جهانی ادبیات فارسی است که با تصویب شورای پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی اجرا شده است.

e-mail:ghobadi.hosein@yahoo.com

** استاد دانشگاه تربیت مدرس

e-mail:s.ali.ghasem@gmail.com

*** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۲/۱۵؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۸/۱۶

مقدمه:

مدرنیته با پیشتازی اندیشمندان برجسته خود؛ ایمانوئل کانت (Immanuel Kant) و رنه دکارت (Rene Decartes) و محوریت رویکرد آن‌ها؛ یعنی «اصالت خرد» و با کوشش‌های اندیشمندانی چون فرانسیس بیکن (Francis Bacon) و جان لاک (John Locke) با شالوده‌افکنی شناخت بر «اصالت تجربه»، اساس فکری و عقیدتی غرب را دگرگون کرد. در اوج غرور و تفکر برترانگاره غرب نسبت به دیگران، ساختار بنیادین مدرنیته بر چهار مؤلفه فردگرایی، دین‌گریزی، دیوان‌سالاری، کثرت‌گرایی (رک: گابلیک، ۱۳۸۷: ۲۸) بنیان‌گذاری شد. از این رو، عصر مدرنیته را با چهار رکن به هم پیوسته و تالی یکدیگر می‌توان بازشناخت: نخست عقل‌محوری؛ دوم، خودبرترانگاری و خودشیفتگی ناشی از پیشرفت تکنولوژیک؛ سوم، نفی حاکمیت مذهبی و چهارم، اومانیزم حاصل از رنسانس (رک: نوذری، ۱۳۸۴: ۴۱). این عناصر فکری چهارگانه مدرنیسم و به دنبال آن، اصول فکری مکتب پست‌مدرنیسم؛ مانند مرکزیت‌زدایی، کثرت‌گرایی، بی‌اعتقادی به نظم ساختاری و به تعبیری ساختارشکنی و... اساسی‌ترین مؤلفه‌های دگرگونی در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان معاصر و سرچشمه بسیاری از بحران‌ها و آسیب‌های وجودی، زیستی، معرفتی و... شناخته شده‌اند؛ اما در تقاطع چالش‌ها و بحران‌های مخرب جهان معاصر، شاید از نظر عینی، برهم خوردن نظام معرفت‌شناختی انسان معاصر، بحرانی است که باید آن را نقطه عزیمت بسیاری از آسیب‌های شناختی و رفتاری انسان در جهان معاصر دانست. بحران بی‌تناسبی (irregularity) یکی از پیامدهای تشنگی فکری و آشفتگی مبانی ساختار معرفت در ذهن و ضمیر انسان است.

بازخوانی و ترمیم چنین انگاره‌های بی‌سامان - که در مرتبه نخست تعادل جهان انسانی و سپس نظام هستی را نشانه رفته و موجب آشفتگی آن گشته - بیش از آنکه بتواند از رهگذر هژمونی قدرت‌ها قابل رفع باشد، از طریق نگرش استعلایی و زبان استعارای آثار ادبی خلاق، قابل بازخوانی و اصلاح است. این پژوهش ضمن بازشناسی دلایل پیدایش «بحران بی‌تناسبی» در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بنیادی است که رهیافت‌های عملی متون عرفانی برای رفع بحران بی‌تناسبی انسان مدرن و جبران پیامدهای منفی آن چیست؟

از آنجاکه این بحران نوظهور، محصول تحولات فکری-شناختی انسان معاصر است، بازگشت به زیست جهان شهودی انعکاس یافته در شاهکارهای ادب عرفانی پارسی و نظام اندیشگانی گذشتگان، آن هم از خلال آثار عرفانی-که آینه تمام‌نمای ساحت‌های فکری، معرفتی و نمایشگاه دغدغه‌های زیبایی‌شناختی (Aesthetics) ملت‌هاست- می‌تواند در دستیابی به راز انسجام و تعادل فکری- معرفتی آدمی در روزگار گذشته و راه‌های بازگشت به آن نظام معرفت‌شناختی (Epistemological) ره گشا باشد. رویکرد بازخوانی (Rereading) به متون منظوم و منثور عرفانی فارسی و واکاوی اندیشه‌ها و نظام فکری- معرفتی آن‌ها می‌تواند هم در شناخت زمینه‌های ایجاد این بحران در جهان معاصر و هم در ارائه راهبردهای عملی برای رفع این چالش معرفتی معاصر یاری رساند.

۱. بحران نفی تناسب، ریشه‌ها و پیامدهای آن

۱-۱. چستی بحران نفی تناسب

از معضلات معرفت‌شناختی در میان بحران‌های چندگانه انسان معاصر، بحران نفی تناسب است و آن بروز چالشی است که از دیدگاه نظری و نگرش کارکردگرایانه درخور واکاوی است. بحران «نفی تناسب» یا شدت گرفتن ناهمسازی و ناهمگونگی فکری و رفتاری انسان معاصر در برخورد با خویش، هستی و خداست. در این معنا، تناقض فکری و رفتاری از نشانه‌های انکارناپذیر بحران نفی تناسب است که تهی‌شدگی انسان جدید و جهل او از حکمت، در عین ادعای هدایت‌گری و برتری نسبت به هم‌نوعان گذشته را به دنبال داشته است؛ چرا که

در انسانی که خصیصه‌اش این است که دیدگاهش، دیدگاه علوم جدید، شهود معانی نهفته از میان رفته است و... علوم جدید که علی‌المبنی به گستره فوق حسی حقیقت راه ندارد، به انسان، جهلی تمام عیار بخشیده و از این رهگذر قدرت تخیل او را منحرف کرده است (شوان، ۱۳۸۳: ۸۶).

وقتی منظومه فکری انسان نسبت به موقعیت خویش و هستی متشتت شود، جهان نه جلوگاه تجلی خدا که چونان توده‌ای خارجی و بی‌روح نگریسته می‌شود؛ چرا که «رؤیت عالم به عنوان تجلی الهی به منزله دیدن انعکاس خود حقیقی آدمی در عالم هستی و صور و اشکال آن است» (نصر، ۱۳۸۵: ۳۸۰). بنابراین، بحران «نفی تناسب» از نظر تئوریک به کیفیت نگرش هستی‌شناختی انسان

معاصر نیز مرتبط است؛ به دیگر سخن، با ایجاد تغییر در معرفت انسان متجدد - که محتوم تفکر مادی و محصول سیطره فن سالاری و جبر تکنولوژیک از یک سو، و طرد معرفت قدسی و نفی خدا باوری و امور ماورای طبیعت از دیگر سوست - شاهد بروز ناهمگونی فکری و رفتاری انسان در تفسیر از هستی و خود هستیم. از این منظر «زندگی انسانی در زنجیر بی رحمانه جبر تاریخی، تکامل زیست شناسی، وراثت جسمانی و اجتماعی قرار داده شده» (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۴۰۹). و بُعد روحی و فطری انسان نادیده انگاشته شده است. از این رو، به باور برخی چون سید حسین نصر، «ریشه معضل معرفت شناسی متجدد، بیشتر یک معضل انسان شناختی است؛... [از این منظر] انسان متجدد، انسانی است که از عالم قدسی بریده و شوریده و دعوی استقلال از عالم بالا و ذات الهی را دارد» (نصر، ۱۳۸۵: ۲۲ - ۲۱). تولد انسان تک ساحتی محصول همین محیط و ساحت اندیشگانی است؛ انسانی که به قول نیچه تنها متشکل از سیستمی عصبی است و هرگونه تغییر و دگرگونی در وضع جسمانی او، موجب تغییر روحی او تلقی می شود. به عبارتی، تمام احساسات و عواطف و افکار انسانی نتیجه مستقیم دگرگونی های جسمانی او دانسته می گردد (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۴۱۰-۴۰۹). تغییر در نگرش انسان شناختی و فروافتادن انسان سنتی از مقام خلیفه الهی و انسان کامل به انسان مدرن ماده گرا و مرکز گریز، موجبات بحران های متعدد از جمله بحران بی تناسبی است.

۱-۲. ریشه های فکری - تاریخی پیدایش بحران نفی تناسب

از منظر تاریخی، بنیاد احساس بی سامانی و بی اعتباری نظام طبیعت را باید در اواخر قرون وسطی جست و جو کرد؛ چنان که در فلسفه قرون وسطی یوهانس اسکاتوس اریگنا (John Scotus Erigena)، نماینده سنت افلاطونی / نوافلاطونی مسیحی، درباره ریشه بی بیشی انسان در باب نظم کیهانی و طبیعی می آورد:

از آنجا که انسان نماینده همه طبیعت است، آسیب دیدن شأن اولیه او در اثر گناه اولیه، بر همه طبیعت تأثیر می نهد که به واسطه پیامدهای گناه، آلوده شده است. در نتیجه بصیرت آدمی نسبت به هماهنگی و نظم طبیعت آشفته شده است و او دیگر نمی تواند آغاز و انجام این نظم در خدا را به وضوح فهم کند (نقل در نصر، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

اما اوج گیری فلسفه بی تناسبی در نظام خلقت همگام با جنگ های جهانی است که شکل گیری مکاتب مختلف چون دادائیسیم و سوررئالیسم زاینده آن است. در نگرش سوررئالیست ها نیز این

آشفته‌گی و تناقض در حیطه‌های زیباشناختی آشکارتر است؛ چنان‌که در متون سوررئالیستی با رویکرد دوگانه نسبت به هنر روبرو می‌شویم: از یک سو گاه با تحقیر زیبایی و هنر مواجهیم و از دیگر سو گاه هنر در قالب ارزش‌های متعالی عرضه می‌گردد. زیبایی مورد نظر آن‌ها به قول اندره برتون (André Breton) «تشنج‌آور» است (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۹۰۵). از آفات انسان مدرن - که ذوق هنری یا زیباشناختی سنتی خویش را از دست داده - کنار گذاشتن نقش تخیل در زندگی است.

تخیل که امروزه به عنوان چیزی غیرواقعی از شناخت حذف شده است، در روزگار باستان، برترین ابزار شناخت بود... و در فرهنگ دوران باستان و سده‌های میانه دقیقاً همان نقشی را داشته که فرهنگ ما برای تجربه قائل است (آگامبن، ۱۳۹۰: ۷۲).

در باور عرفا جایگاه تخیل بسیار حیاتی بوده است؛ چنان‌که عزالدین محمود کاشانی، ضمن تبیین حدود حس، خیال، وهم و عقل، غیرمستقیم قوه تخیل را - که به نوعی به سبب استخدام نفس ناطقه قوه متفکره و به اعتبار استخدام قوه وهم متخیله نامیده می‌شود - عامل ورود به عالم قدرت (ماورای طبیعت) و سپهر ایمان می‌داند (کاشانی، ۱۳۸۱: ۵۱-۵۰).

این خصیصه، اندک‌اندک با تکامل علوم تجربی، به‌ویژه اندیشه‌های دکارت رشدی روزافزون به خود گرفت. نفی غایت‌مندی از نظام طبیعت در فلسفه دکارت که نظم طبیعت را چیزی جز نظم مکانیکی - ریاضی نمی‌داند؛ نظمی که غایتی ندارد و حدود آن ناپیدا کناره است (نصر، ۱۳۸۶: ۱۴۲). نتیجه‌ای جز تحصیل‌گرایی (positivism) نداشت؛ رویکردی که مبنای شناخت حقیقی را بر تجربه حسی می‌دانست و حتی مفاهیم مابعدالطبیعی را نیز بر همین مبنا ارزیابی می‌کرد. در این نگرش جدید، نظریه قانون طبیعی (Natural Law) به تبعیت از اندیشه ارسطویی معتقد بود:

جهان طبیعی صرفاً قلمروی از امور واقع قلمداد نمی‌شود که عاری از ارزش و هدف باشد، بلکه جهان یک نظام عقلانی برخوردار از ارزش‌ها و اهداف درون‌ساخت به‌شمار می‌آید (ریچلز، ۱۳۸۹: ۸۰).

به سبب رفتار غیراخلاقی، انسان مدرن برای تصرف در قوانین طبیعی، جایگاه خود را از دست داده است و نظام طبیعت از مدار طبیعی خویش خارج شد و به سبب دست‌کاری و دخالت انسان به قصد تسلط بر طبیعت برای رفع نیازهای مادی و رفاهی، تناسب ساختاری انسان مدرن از دست رفته است؛ لذا حیات و شعور کیهانی در نگرش مادی‌گرا جای خود را به جمود طبیعت داده است.

ظهور انقلاب کوپرنیکی و سقوط جهان‌شناسی بطلمیوسی با ویرانی مفاهیم نمادین و رمزی عالم و طبیعت همراه شد؛ زیرا

انسان نه تنها به انگیزه مسائل اقتصادی، همچنین به سبب راز و رمزی که بازمانده مستقیم رابطه‌ای روحانی و معنوی روزگار قدیم در برابر طبیعت بوده است، خواهان سلطه بر طبیعت است (نصر، ۱۳۸۷: ۱۰).

رویکردی که موجب ایجاد نوعی اختلال عقلی و معنوی می‌شود که عمیق‌ترین تأثیر را بر تصور انسان غربی از خودش و رابطه‌اش با جهان برجای نهاد.

۳-۱. پیامدهای بحران نفی تناسب برای انسان معاصر

۱-۳-۱. خلأ معنویت و سیطره فردگرایی

انسان امروز در تصور خودشناسی فارغ از آسمان و دنیای قدسیت و نوعی شیفتگی نسبت به دانش و آگاهی مادی، به دور از فضایل اخلاقی زیست می‌کند. ادگار مورن (Edgar Morin) در پیشگفتار کتاب روش می‌آورد: «انسان همیشه از خود و از آنچه انجام می‌دهد و از آنچه باید انجام دهد و از جهانی که در آن زندگی می‌کند، تصویری نادرست داشته است» (رک: احمدی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). حقیقت این است که انسان معاصر، معنا و مرکزیت معنوی زندگی خود را از دست داده است، «جهان اشیا که مخلوق انسان است، خالق خود را به درون خود کشیده است، خالق که اینک جنبه سوژکتیو وجود خود را در این جهان از دست داده است» (تیلیش، ۱۳۸۷: ۱۸۳). وقتی انسان در جهان متجدد از قبول هرگونه مرجعی و مرکزی سر باز می‌زند و نگاهش به جای پیوستگاری زمین و آسمان، تنها در خاک و زمین محصور می‌گردد و با نفی مابعدالطبیعه و پناه آوردن به امور سطحی و غیراصیل چون رؤیا و تخیل روان‌نژندانه، حقیقت واقعی خویش را از یاد می‌برد، تقلیدی کاریکاتوریستی از واقعیت‌های کیهانی و تنزل امور قدسی (نصر، ۱۳۸۵: ۴۰۶) و نمایش مضحک و پارودی‌وار از قهرمانان اسطوره‌ای از خود بروز می‌دهد که از نشانه‌های جهان‌نگری انسان متجدد است؛ چنان‌که از منظر انسان‌شناسی در قالب رمان‌های جدید، شاهد ترسیم ابرانسان ماشین‌زده و پهلوان‌نما در قامت منجی هستیم (قاسم‌زاده و قبادی، ۱۳۹۱: ۴۲-۴۱).

یکی از پیامدهای بی‌تناسبی در جهان مدرنیته به تبع واپس‌زدن متافیزیک، فردگرایی است.

تیلور (Taylor)، فردگرایی افراطی (Excessive Individualism) را عاملی برای ایجاد حس

بی‌معنایی، پوچی زندگی، تنگ‌نظری و نادیده گرفتن حدود اخلاقی می‌داند. در دیدگاه او، تمرکز بر فرد، عامل اساسی بی‌اعتنایی به دیگران و پیدایی خودبینی به‌شمار می‌آید (Taylor, 1991: 25). در مکتب لیبرالیسم، عقل همان‌گونه که دیوید هیوم (Daived Humme) معتقد است «برده‌خواسته‌ها و خواهش‌های نفسانی است» (نصری، ۱۳۸۷: ۱۰). بنابراین، همه‌چیز حول مدار انسان و آزادی‌های نفسانی او می‌چرخد؛ مدرنیسم بیشتر در عرصهٔ سعادت بشری کاملاً لذت‌طلب و در پی فراهم آوردن رفاه فردی است. درست برخلاف تعالیم سنتی که سعادت انسان را در آگاهی از ماهیت و حقیقت سرشتین خود، به‌مثابهٔ واسطهٔ میان آسمان و زمین می‌داند؛ زیرا از این منظر:

انسان وظیفهٔ کیهانی دارد و واقف است که نمی‌تواند از مسئولیت خویش به‌عنوان مخلوقی ممتاز شانه خالی کند؛ مخلوقی که بر روی زمین زندگی می‌کند؛ ولی فقط زمینی نیست، موجودی است معلق در میان آسمان و زمین که هم سرشتی روحانی دارد و هم سرشتی مادی، و هدف از خلقتش آن است که نور «بارگاه الهی» را در درون عالم منعکس سازد و از طریق انتشار آن نور و عمل به نوعی زندگی مطابق با واقعیت باطنی‌اش - که سنت از آن پرده برداشته است - حافظ هماهنگی در جهان باشد (نصر، ۱۳۸۵: ۳۳۸-۳۳۷).

حقیقت آن است که در نگرش انسان‌شناختی غرب، «درواقع، آزادی انسان از تناقضات وجودی، از این واقعیت که او نه واجد سرشتی حاضر و آماده، بلکه واجد سرشتی پرومته‌ای^۱ [=سیال] است، منشأ می‌گیرد» (نصر، ۱۳۸۶: ۲۳۱). چنان‌که شارل دوبول (Bouvelles Charles de)، با تشبیه انسان حکیم به پرومئوس، خاصیت عصیانگری حکمت (خرد جدید) را در آدمی برای تغییر سرنوشت به نمایش می‌گذارد. لذا تفکر دوران جدید در مقام جست‌وجو برای یافتن بیانی تصویری و اساطیری از انسان، اسطورهٔ باستانی پرومئوس را احیا می‌کند. انسانی مغرور و مستقل که خود را از تمام قید و بندهای الهی مانند تکالیف دینی و نظم حاکم بر طبیعت، آزاد می‌یابد (نصر، ۱۳۸۶: ۲۳۱-۲۳۲).

۲-۳-۱. اصالت لذت

امروزه انسان مدرن، سعادت را در کسب لذت و رفاه مادی و طرد موانع دست‌یابی به سرچشمه لذت می‌داند. از نظر جان لاک (John Locke)، سعادت به معنای تام کلمه عبارت است از حداکثر لذتی که امکان به دست آوردن آن وجود دارد (نقل در راسل، ۱۳۷۳: ۸۴۴-۸۴۳). بنابراین، توسل

و تمرکز به عقل مادی استدلالگر از عوامل تسهیل‌نگرش بی‌تناسبی در عالم است؛ زیرا

در دنیای متجدد، فروکاستن عقل شهودی به عقل استدلالی و محدود کردن قوه عاقله به زیرکی و زرنگی نه فقط سبب شد که معرفت قدسی غیرقابل دسترس و حتی برای برخی بی‌معنا شود، بلکه الاهیات عقلی را نیز به ویرانی کشاند؛ الاهیت عقلی که در بافت مسیحیت لاقفل بازتابی بود از معرفت دارای مرتبت قدسی... همین‌که فرایند قداست‌زدایی از معرفت و ارجاع و تحویل عقل استدلالی به یک محمل «این جهانی» و بشری محض برای ادراک جهان، همراه با آخرین مراحل تطور فلسفه جدید به مرحله پایانی‌اش رسید، الهیات عقلی هم از دژ علم و هم از دژ ایمان به کلی ناپدید گردید (نصر، ۱۳۸۵: ۴۱).

۳-۳-۱. شادی‌زدگی و ترسیم تصنعی سعادت

شادی‌انگاری و سعادت‌نگری که به تعبیر مارکس و مارکوزه همپشت آزادی‌اند و نگرش کیهانی انسان سنت‌مدار سرشار از آن بود؛ در نظام مادی و سرمایه‌داری تصنعی (اصالت سود و شادی مادی) - که اغلب ناشی از مدنیت مدرن است - حقیقت و دوامی ندارد. مارکوزه ضمن پذیرش وجود تعارض و تقابل میان آزادی و شادی و میل جنسی و تمدن - که پیش‌تر از سوی فروید بیان شده بود - می‌آورد: این تعارضات تنها محصول طبع انسانی نیست، بلکه محصول نهادهای خاص اجتماعی و سیاسی است که برای نگهداری نوعی خاص از سلطه اجتماعی ضرورت دارد؛ مجموعه قیودی که برای نگهداری تمدن باید بر غرایز تحمیل کرد (رک: مک‌اينتایر، ۱۳۸۷: ۷۴).

تنوع‌طلبی و تلاش برای کسب راه‌های شاد زیستن در دنیای جدید، نشانه‌های سرگشتگی آدمی در دنیای مادی و خودفراموشی و به تبع آن خدافراموشی در زندگی است. بحران‌های روحی و روانی انسان‌هایی که مدام در پی سعادت واقعی از زندگی خویش ناراضی و گلایه دارند و برای ارضای حس خرسندی و خوشبختی، پی‌درپی به تجربه‌گری تازه در زندگی فردی و اجتماعی

دست می‌زنند، پیامد ازم هم گسیختگی فکری و بی‌تناسب حقیقت ماهوی انسان با زندگی ساختگی در دنیای مدرن است.

۴-۳-۱. توده‌گرایی

توده‌ای شدن انسان یا تبدیل شدن انسان‌ها به کالا، از دیگر آفات ایجاد بحران بی‌تناسبی در نگاه معرفت‌شناسی انسان معاصر است؛ معضلی که بیشتر برآمده از تعارض در شناخت سرشت بنیادین و فطری خویش و نقش آن در تعالی انسان‌هاست. این رویکرد ضد فرهنگی؛ یعنی تحمیل فرهنگ آمریکایی- غربی که به تعبیری همان شیء‌وارگی انسان و تحمیل هژمونی سیاست کالازدگی یا مصرف‌گرایی است، بر اثر نادیده گرفتن نیازهای زندگی معنوی و روحانی انسان‌ها و تمرکز به وجه مادی وجود آن‌ها پدیدار می‌گردد؛ همان‌گونه که مارکوزه تصریح کرده که دولت‌ها با برآوردن نیازهای مادی افراد، در واقع دلایل مخالفت‌ها و اعتراض‌ها را از میان می‌برند تا سلطهٔ خویش را حفظ کنند (مک اینتایر، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

جامعهٔ توده‌ای، در ظاهر دارای ارتباطی قراردادی، سرد و فاقد انسجام است. چنین جامعه‌ای برخلاف جامعهٔ سنتی که از یکپارچگی نسبی اخلاقی و عقیدتی برخوردار بودند، به جامعه‌ای فردیت‌خواه با شخصیت‌های منزوی و از خودبیگانه بدل می‌شود.

طبق این نظریه، مردم در یک جامعهٔ توده‌ای هم از نظر اجتماعی هم از نظر اخلاقی متفرق می‌شوند. نه تنها ارتباط بین مردم صرفاً رسمی و قراردادی می‌شود، از داشتن حس عمیق دربارهٔ یکپارچگی اخلاقی نیز محروم می‌شوند؛ چون نظم اخلاقی در جامعهٔ توده‌ای در حال افول است (استریناتی، ۱۳۸۸: ۲۹-۲۸).

مک دونالد (McDonald) - که فرهنگ توده‌ای را مانع رسیدن به آرامش واقعی می‌دانست - معتقد است فرهنگ توده‌ای موجب به چالش کشاندن زیبایی‌های اصیل و جایگزینی زیبایی‌های اضطراب‌آور و غیرمنتظره به جای آن می‌گردد (استریناتی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۷). روشن است در چنین جهان‌بینی به تدریج، واقعیت وارونه جلوه می‌کند. این واقعیت‌نمایی همان چیزی است که بودریار (Baudrillard Jean) از آن با عنوان وانمایی (Simulation) و به تعبیری حاد واقعیت (Hyper-Reality) - که می‌کوشد جایگزین واقعیت یا عین آن شود - تعبیر کرده است که به کمک امپراتوری رسانه‌ها، از رهگذر توسعهٔ فرهنگ مصرف‌گرایی و بت‌وارگی یا محوریت کالا در نتیجهٔ

گسترش فرهنگ «مُد» و «نمایش»، در جهان مدرن، بسط و انتقال یافته است. توده در این بازار مکاره یا فریبده، با واگذاری علاقه و اراده خویش به رسانه، تنها در پی بهره‌مندی از لذت مصرف است بدون اینکه معنای آن را بداند و یا حتی بخواهد بداند. در این دنیای شبه‌واقعی، نشانه‌ها حکمرانی می‌کنند و هر نشانه به نشانه‌ای دیگر و هر کالا به کالایی دیگر ارجاع می‌دهند و بدین ترتیب «عدم قطعیت» و «بی‌معنایی» بر همهٔ امور انسانی سیطره می‌یابد (رک: پین، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۶۶ و وبستر، ۱۳۸۰: ۶۱-۶۰). غلبهٔ این دنیای مجازی، تودهٔ مردم را در عین پیوستگی ظاهری، سرگشته‌وار به دنبال خویش می‌کشانند و هیچ‌گاه آن‌ها را به سرمنزل آسودگی و آسایش نمی‌رسانند؛ حتی به قول بودریار هرگونه تلاش توده‌ها برای رهایی از واقعیت حاد، خود بازنمایی دیگر است و این نمایش درهم تنیده بی‌پایان، در واقع در پیلهٔ خود تنیدن یا همان گرفتاری در دور باطل است (وارد، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۳).

۵-۳-۱. تقابل جنسیتی

از مصادیق بحران «نفی تناسب» در دورهٔ معاصر، برهم خوردگی تعادل فکری و روانی انسان معاصر است. یکی از برجسته‌ترین نتایج این بی‌تعادلی روانی، برهم خوردن مناسبات فطری و خدادادی میان زن و مرد است که به سرعت به چالشی جدی در دورهٔ معاصر بدل شده است. تمایل شدید زنان غربی برای بازسازی هویتی و شکل‌گیری جنبش‌های زنانه‌محور از نشانه‌های این تقابل نوآیین است؛ چنان‌که زنان فمینیست نیز از همان آغاز جنبش، به قصد کسب استقلال، ضمن نادیده گرفتن واقعیت‌های فطری و تمایزات جسمی و... با طرح درخواست‌های سیاسی خویش، مبارزاتشان را برای برابری دستمزدها و اشتغال، و نیز کسب قدرت در ارگان‌های اجتماعی به نفی صفات زنانه و مادرانه روی آوردند (رک: کریستوا، ۱۳۸۷: ۱۱۱). تمایل به زندگی انفرادی و یا همجنس‌گرایی از نشانه‌های منفی این بی‌تعادلی در جوامع انسانی به‌ویژه سبک زندگی غربی است که خود آفت یا آسیبی بزرگ در تحقق جامعهٔ سالم و کمال‌طلب محسوب می‌گردد.

۲. راهکارها و پیام‌های ادبیات عرفانی فارسی برای حل بحران نفی تناسب

ادبیات کلاسیک به‌ویژه ادبیات عرفانی بازنمایی از زیست جهان شهودی و شناختی اندیشمندان؛ مانند فردوسی، سهروردی، سنایی، عطار، مولانا، حافظ و... است و در این معنا، به دلیل ماهیت اخلاقی و تعلیمی و تأکید بر وجوه زیباشناختی توأم با تبیین معارف انسانی-اسلامی، همواره برای

کاروان بشری از جمله انسان امروزی، الهام‌بخش و مشکل‌گشا است. در این میان، بی‌گمان متون عرفانی و حماسی جایگاهی ممتاز داشته و دارند؛ زیرا به سبب ماهیت سازنده و آموزنده آن متون و تلاش آفرینندگان آن‌ها برای رهایی بشر از قیود مادی و مضیق طبیعت و رساندن به گستره بی‌کرانه وجود، بی‌شک نگاهی فراقومی و فرامذهبی، در نتیجه پیام‌هایی جهان‌شمول دارند. حقیقت این است که متون فاخر حماسی و عرفانی ما به سبب غایت‌گرایی و آینده‌باوری و تکیه بر من‌متعالی و بهره‌مندی از پیشینه و پشتوانه معرفتی، جزء متون زاینده و زنده به‌شمار می‌آیند که البته به دلیل استفاده از زبان استعاری و نمادین به تناسب بافت تاریخی و اجتماعی، سطوحی از رموز و لایه‌های معنایی و مصداقی خویش را متناسب با بافت و موقعیت جدید به مخاطبان عام و خاص عرضه می‌کنند. یکی از این پیام‌ها، کارایی نظری و عملی نظام اندیشگانی ایرانی برای غلبه بر بحران نفی تناسب از هستی است.

ژرف‌اندیشی در جهان‌نگری اسلامی- ایرانی که اولاً پیوند بین دنیا و آخرت را اصلی بنیادین می‌شمارد؛ ثانیاً به عملکرد ساختارمند و نظام احسن هستی معتقد است؛ می‌تواند راهبرد رهایی از بحران یادشده را آشکارا تبیین کند؛ زیرا در این نگاه:

عالم هستی فقط تماشاخانه‌ای نیست که اسما و صفات الهی در آن منعکس شده باشند؛ بلکه [مکانی] است که آدمی برای نیل به همان حقِ ماورای تجلی‌کیهانی از آن عبور می‌کند. در واقع، آدمی نمی‌تواند در عالم هستی به منزله تجلی خداوند تأمل و تدبر کند، مگر اینکه از آن عبور و به ورای آن سفر کرده باشد. به همین دلیل است که جهان‌شناسی سنتی نیز بر آن بوده است تا نقشه‌ای در اختیار آدمی قرار دهد که سمت و سوی حرکت وی را در عالم هستی مشخص کند و سرانجام به او امکان دهد تا از طریق آن عمل اعجاز‌آمیز به رهایی [رستگاری] که اسطوره‌های بسیار بدان پرداخته‌اند؛ یعنی ورای عالم هستی بگریزد (نصر، ۱۳۸۵: ۳۹۵-۳۹۴).

باید باور داشت که:

بی‌تردید آنچه از نظم در عوالم طبیعی و بشری برجای می‌ماند به بی‌نظمی بیشتر می‌انجامد؛ اما این بی‌نظمی به معنای امروزی این اصطلاح، به عنوان طلیعه‌ای برای مرحله‌ای نواز نظم و عنصری در فرایند خلاقیت نیست، بلکه به معنای هرج و مرجی است که می‌تواند همه حیات بشری بر روی زمین را نابود سازد. برای حفظ قداست

حیات، باید یکبار دیگر ماهیت قدسی طبیعت را یادآوری کرد و این به معنای قداست بخشی دوباره به طبیعت است (نصر، ۱۳۸۶: ۱۵).

پژوهش حاضر بر این است که به یاری جهان‌نگری اشراقی، می‌توان بیگانگی انسان را از خویش و خدا و جهان، و دیدگاه آشفته و ناهمگون او را نسبت به خود و هستی بازساخت و به بیگانگی و یکپارچگی مغفول بازگرداند.

۱-۲. باورداشتن به شعور کیهانی

اعتقاد به شعور کیهانی در همه اجزای عالم که بی‌گمان منبعث از آموزه‌های قرآنی است «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴). در انعکاس پرتو قدسی به هستی در نگاه عرفای ایرانی بی‌تأثیر نیست؛^۲ نکته‌ای که به‌وفور در اندیشه‌های عرفانی بدان اشاره شده و حتی شعرايي مثل سعدی را متأثر ساخته است تا با نگرش کلامی - عرفانی بدان اشاره کند که:

به ذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست که هر خاری به تسبیحش زبانیست
(سعدی، ۱۳۷۵: ۷۶)

یکی از دلایل نفی تناسب از نظام خلقت در تفکر انسان مدرن، دوری از اصالت فطرت و طرد تفکر شهودی در مواجهه با طبیعت است؛ دیدگاهی که نظام طبیعت را جز توده‌ای بی‌جان و بی‌تحرك و مانعی برای رسیدن به تعینات و اصل لذت انسان‌ها چیزی به‌شمار نمی‌آورد؛ اما در نگرش اشراقی شعرا و عرفای ایرانی، نظام عالم و همه اجزای آن زنده و پویا هستند و در دایره آفرینش تکوینی خویش، در مسیر کمالی که خداوند تعیین کرده در حرکت‌اند؛ از این رو، به‌ذکر و تسبیح خالق خویش مشغول هستند؛ چنان‌که این معنا به‌خوبی در نظرگاه مولانا بازتاب داده شده است. در اشعار مولانا بین طبیعت و ماورای آن نه تنها انفکاک و تقابلی وجود ندارد، بلکه طبیعت مرتبه‌ای از مراتب هستی و تعین آن است که در پیوندی طولی با یکدیگر به تکامل هستی نظر دارند:

جمله اجزا در تحرك در سکون ناطقان کانا الیه راجعون
ذکر و تسبیحات اجزای نهان غلغلی افکند اندر آسمان
(مثنوی، ۳، ابیات: ۴۶۵-۴۶۴)

عطار پیش‌تر از مولانا این حیات و شعور کیهانی را به کمک صنعت تشخیص (انسان‌نگاری) و آنیمیس (جاندارانگاری) به خوبی ترسیم کرده است:

می‌زند چرخ آسمان از شوق این
 از پی گردت زمین را هر زمان
 دست مانده است، از دعا بر آسمان...
 رعده را تسبیح آورده به جوش
 آب بُرده برفش آورده خروش...
 جمله گل‌های رنگارنگ پاک
 می‌فروریزد ز شوق تو به خاک...
 دفتر گل بین که می‌خواند به حق
 حمد تو، پر زر دهان، از هر ورق...
 (عطار، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

۲-۲. همسانی و مشابهت خلقت انسان با نظام طبیعت

در باور حکما و عرفای اسلامی - ایرانی نظم و نظام طبیعت، همخوان و هم‌سنخ نظام ساختاری عالم انسانی است؛ زیرا انسان نیز همانند نظام هستی و مشابه آن است. جهان‌بینی ایرانی، بر نظام‌مندی هستی و اعتقاد به وحدت کیهانی استوار است؛ مطابق اصل وحدت کیهانی هر چیزی در عالم قصد و غایتی کمال‌طلب در چارچوب انسجام کلی عالم هستی دارد (نصر، ۱۳۸۵: ۴۷۱). وحدتی که با عنوان «برهان نظم» در فرهنگ ایرانی - اسلامی از آن یاد می‌شود و درست برخلاف برهان تجربی غرب در تفسیر و تعبیر از نظم طبیعت است.

اسلام از طریق امتناع از جدا ساختن انسان و طبیعت به‌طور کامل نگاه یکپارچه خود نسبت به عالم وجود را حفظ کرده است و شریان‌های نظم کیهانی و طبیعی، جریان فیض یا برکت الهی را جاری می‌بیند. بشر در طلب آن چیزی است که متعالی و فوق طبیعی است؛ اما این طلب و جست‌وجو در سایه طبیعتی دنیوی نیست که مخالف فیض الهی و امور فوق طبیعی باشد. بشر از درون خود طبیعت، تلاش به تعالی بخشیدن به طبیعت را دارد. به شرطی که انسان بتواند تفکر و تأمل درباره آن را نه به‌مثابه قلمروی مستقل از واقعیت و بلکه به عنوان آینه‌ای پیام‌زده که واقعیتی بالاتر را منعکس می‌سازد (نصر، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

در این دیدگاه، هیچ جزئی بی‌تناسب با کلیت منضم خویش باقی نیست و در ساختاری منسجم به دنبال هدف تکوینی خویش در عالم جریان دارد:

زان سبب که جمله اجزای منید
جزو از کل قطع شد، بیکار شد
جزو را از کل چرا برمی‌کنید؟
عضو از تن قطع شد، مردار شد
تا نپیوندد به کل بار دگر
مرده باشد، نبودش از جان، خبر
(مثنوی، ۳، آیات ۱۹۳۷-۱۹۳۵)

در رسایل اخوان الصفا نیز به دایره تشابه و تناظر یک به یک بدن با عالم طبیعت اشاره شده است (رک: نصر، ۱۳۸۷: ۳۳۶). براین اساس، انسان نه تنها عالم اصغر و نموداری از عالم اکبرست که خود محور و مرکز عالم هستی، شناخته می‌شود؛ چنان که در تفکرات عرفانی نیز بدان تصریح شده است. شبستری در کلامی موجز این پیام اصلی را این‌گونه خلاصه و بیان می‌کند:

به اصل خویش یک ره نیک بنگر
جهان را سر به سر در خویش می‌بین
که مادر را پدر شد باز مادر
هر آنچ آید به آخر پیش می‌بین
در آخر گشت پیدا نقش آدم
از آن گشتست امرت را مسخر
تو مغز عالمی زان در میانی
بدان خود را که تو جان جهانی
(شبستری، ۱۳۷۱: ۷۷)

در مصباح الهدایه در این باب آمده است: «انسان را که کلمه جامعه است و هم صحیفه کامله از کتاب عالم انتخابی لطیف ساخت که در وی صور جمله معانی و کلمات مفصل بنمود» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۲).

از این رو، خودشناسی، نقطه عزیمت بازنگری در افکار و اعمال آدمی با خویش، جامعه، طبیعت و در یک کلان هستی است؛ نکته‌ای که ادبای ایرانی از جمله مولانا راه رهایی از اغلب بحران‌های بشری را در فهم علل ناخودشناسی و رسیدن به خودآگاهی می‌دانند:

ای تو در پیکار خود را باخته!
تو به هر صورت که آیی بیستی
دیگران را توز خود نشناخته
یک زمان تنها بمانی تو ز خلق
در غم و اندیشه مانی تا به خلق
این تو کی باشی؟ که تو آن واحدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی...
جمله ذریات را در خود بینی
گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین
(مثنوی، ۴، آیات: ۸۰۹-۸۰۳)

اغلب شاعران و نویسندگان عارف مسلک ایرانی، نیز همواره خودشناسی را کلید سعادت و رمز توفیق در دو دنیا شمرده‌اند:

مرو به خانه ارباب بی‌مروت دهر که کنج عافیت در سرای خویشان است

(حافظ، ۱۳۷۷: ۴۰)

ای نسخه‌نامه الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

(نجم رازی، ۱۳۸۰: ۳)

تأثیر نگرش عرفانی است که برخی از بزرگان فرهنگی - ادبی ایران را از جمله فردوسی به این باور رسانده است که میان فطرت آدمی و سرشت هستی انطباقی متناظر وجود دارد. لذا هرگونه انحراف نظام فطری انسان با نظام هستی موجبات تیرگی، نابسامانی و آشفتگی را هم در نظام خلقت و هم در ساحت جسمانی و روانی انسان مهیا می‌سازد. بی‌عدالتی و تعدی به حقوق دیگران - برخلاف عدل و داد که هم نظام هستی و هم نظام انسان بر آن استوار است - یکی از آن انحرافات است (نک. فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۲: بیت ۱۴۴۱).

از نمونه‌های داستانی انحراف از معیار تناسب و تعادل هستی، انحطاط حکومت افسانه‌ای و طلایی جمشید است که با دور شدن از انطباق وجودی و فطری انسان با طبیعت و برهم خوردن پیوستگاری انسان با شاکله هستی و راز و رمز آن ایجاد گشته است. نتیجه چنین تفکری، خودبینی، خدافراموشی و فروپاشی حکومت به دست ضحاک است: «منی چون پیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار» (فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۹-۳۸).

سرنوشت کیکاووس نیز در شاهنامه می‌تواند در همین راستا تحلیل گردد؛ کسی که به امید تصرف سرزمین مازندران - که به‌اعتباری نموداری از نظام طبیعت است - موجب سرگشتگی و رنج و سختی خود و مردمان خویش گشت (رک: فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴۰-۲۳۴).

به باور حکمی فردوسی، جنگ و خون‌ریزی نتیجه همین غفلت از تناسب نظام هستی با سرشت و فطرت پاک انسانی، در نتیجه خودناشناسی و منفعت‌طلبی است. از این رو، شعار او در مواجهه با ساحت‌های ناشناخته انسان و طبیعت، معرفت اخلاقی و وفاق و گفت‌وگوست:

چو با دانشی شد گشاده جهان به آهن چه داریم گیتی نهان
(فردوسی، ۱۳۷۸: ۲۳۹)

۳-۲. علم سودبخش و رهایی از کمند علم مادی

در پرتو بازگشت به خویش و شناخت هویت و اصالت انسانی است که از منظر ادبای بزرگ ایرانی از جمله مولانا، باید علم نافع با علم ضارّ و مخرب - علم ماده بنیاد و عقل ابزار - از هم بازشناخته شود؛ عاملی که از بین برنده بحران نفی تناسب در مواجهه با طبیعت و تخریب آن به شمار می آید:

تمیز علم نافع و معرفتی (معاندیش) از علم مادی و جزئی نگر (معاش اندیش) می تواند انسان را از شکاکیت مدرن و علم آکادمیک (Scientific) رها کند؛ زیرا شک و حیرت انسان مدرن، نوعی شکاکیت بی ریشه و بی اعتمادی ناشی از قهاریت ماده گرایی و خردگرایی افراطی است که هیچ تکیه گاهی جز ماده و و اصالتی جز عینیت گرایی را نمی پسندد. شاید به همین دلیل باشد که برخی از محققان غربی مانند اریک فروم اعتقاد دارند که: «متأسفانه امروز انسان قابلیت اعجاب و حس استفهام خویش را از دست داده است» (فروم، ۱۳۸۸: ۷).

عطار در مصیبت نامه که به قول شفیعی کدکنی «سوکنامه تبار انسان و اضطراب های بیکران و جاودانه آدمی و مشکلات ازلی و ابدی بشر را سروده است و اینکه در عرصه معرفت شناسی الاهیات، همه کائنات سرگشته اند و گرفتار مصیبت» در نفی علم ماده گرا و در مقابل تشویق به علم شهودی می آورد:

فکرتی کز وهم عقل آید پدید	آن نه غیب است آن ز نقل آید پدید
فکرت عقلی بود کفار را	فکرت قلبی است مرد کار را
سالک فکرت که در کار آمده است	نه ز عقل از دل پدیدار آمده است
اهل دل را ذوق فهمی دیگر است	کان ز فهم هر دو عالم برتر است
هرکه را آن فهم در کار افکند	خویش در دریای اسرار افکند

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۵۹)

۴-۲. نگرش قدسی به نظام خلقت و اصالت برهان نظم

شاکله تفکر عرفای ایرانی بر تناسب نظام هستی با جمال حضرت حق در نتیجه قداست و پاکی آن تأکید می ورزد؛ چنان که ابیات ذیل گواه این مدعاست:

در این نظام زیباشناسانه، رازناکی و رمزگونگی هستی نشانه ای دیگر از باور قدسی داشتن به آن است؛ همان گونه که حافظ شیرازی بدان تأکید ورزیده است:

هر شبی در این ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۹۸)

رازناکی هستی، برخلاف باور انسان مدرن غربی نه علتی و مجوزی برای تخریب آن به امید برداشتن رموز و رفع موانع رشد مادی، بلکه عاملی برای تفکر و تمرکز انسان به بازشناسی نسبت خویش با خدا و طبیعت و بازسازی نظام معرفت‌شناسی و زیباشناختی محسوب می‌شود. در این نگرش، تناقضات ظاهری و نظام تقابلی هستی نه نمودار تشتت که نشانه نظامی دیالکتیک در ساحت هستی به‌شمار می‌آید که خداوند برای هدایت بشر تدارک دیده و هرگونه بی‌بصیرتی در شناخت حقایق آن به سبب تنگنا و کاستی عقل مادی و جزئی‌نگر انسان‌هاست:

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۵۷)

در جهان‌بینی عرفانی، نظام هستی به پشتوانه حکمت خداوند یکتا، مقدس است. از این رو، ادبای عارف با توجه به این قداست به زیبایی نظم و تناسب هستی نظر دارند؛

نظامی با عنایت به ابعاد مجهول در عالم هستی با زیباترین عبارات، راستایی حاکم بر عالم هستی را از جهت نظم و شایستگی برای به وجود آمدن و قانون تحول از مراحل پست را به مراحل عالی طرح می‌کند (جعفری، ۱۳۷۰: ۱۷۶).

جهانی به این خوبی آراستی برون زانکه یاریگری خواستی...
چنان برکشیدی و بستی نگار که به زان نیارد خرد در شمار
مهندس بسی جوید از رازشان نداند که چون کردی آغازشان
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳)

در جهان غرب تکرر صور قدسی بهانه‌ای برای انکار و نسبی‌گرایی در زیبایی و حقیقت شده است. در حالی که این تکرر در تفکر ایرانی-اسلامی نشانه‌ای از حضور مطلق زیبایی و جهان‌شمولی آن است (نصر، ۱۳۸۵: ۵۴۰).

مرکزیت‌گرایی یا اصل وحدت در هستی از بنیادی‌ترین معارف موجود در نگرش عرفانی است. در این نگاه، اعتقاد به حاکمیت خدا در همه هستی و وحدت خالق، می‌تواند در رسیدن انسان به اصل وحدت عناصر در هستی یاری رساند. به واسطه همین خالق حکیم واحد است که نظام هستی مبتنی بر یکپارچگی سامان‌مند و هم‌راستاست. در منظومه فکری ایرانی از آنجا که نظام خلقت

بر مدار احسن استوار است که «لیس فی امکان ابداع مما کان» هرگونه تصرف و جابه‌جایی در اجزا و عناصر طبیعت، موجبات بی‌نظمی و برهم خوردن تناسب نظام خلقت خواهد شد. بحران‌های زیست‌محیطی، آلودگی هوا و آب، تغییرات آب و هوایی و... از تبعات همین دست‌کاری در عناصر و امور هستی است. گرچه تحقیقات برخی الهی‌دانان مسیحی و متفکران غرب در ارائه راه‌حلی برای مبارزه با پیامدهای منفی بحران محیط زیست به عرضه‌ی نوعی «الهیات محیط زیست» (Eco- Theology) منجر شد که بیشتر به ترویج نوعی اخلاق در مواجهه با طبیعت اهتمام دارد، در معرفت دینی، متفکر مسلمان در پی احیای معرفت دینی و علم قدسی طبیعت است که با نگرشی سیستماتیک در طبیعت در پی دست‌یابی به جنبه‌ای از معرفت و واقعیت کیهانی منطبق با واقعیت کلی هستی است (رک: نصر، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۲). عرفای ناظر بر همین دیدگاه معتقدند همه اجزای عالم در مسیر تکوینی خویش بایست در محل و مقر خویش استوار باشند تا خللی به عالم امکان وارد نشود. نظام دیالکتیک متضادی که در سرشت عالم وجود دارد، اساس پایداری عالم است و هرگونه دخل و تصرف در آن مایه نابودی و سرگشتگی خواهد شد:

جهان را سر به سر آینه‌ای دان	به هر یک ذره در، صد مهر تابان...
اگر یک ذره را برگیری از جای	خلل یابد همه عالم سرپای
همه سرگشته و یک جزو از ایشان	برون نهاده پای از حد امکان

(شبه‌تزی، ۱۳۷۱: ۷۳)

از فواید باورمندی به تناسب و همگونی یا هماهنگی اجزای عالم با یکدیگر، القای نوعی حس زیباشناختی مخصوص جهان‌بینی ایرانی است؛ یعنی «ظهور نیکویی و زیبایی در رعایت تناسب و اعتدال». ثمره این نگاه و اعتقاد به تعادل در عناصر هستی و ظهور زیبایی، وقوع نکاح معنوی است؛ نکاحی که حاصل آن، نه چون دوره معاصر تخریب طبیعت و چشم‌انتظاری سود و منفعت که دوست‌داری طبیعت و عشق به مظاهر آن است:

چو از تعدیل گشت ارکان موافق	ز حسنش نفس گویا گشت عاشق
نکاح معنوی افتاد در دین	جهان را نفس کلی داد کابین
از ایشان می‌پدید آید فصاحت	علوم و نطق و اخلاق و صباحت

(شبه‌تزی، ۱۳۷۱: ۹۳)

۵-۲. بازتعریف انسان و اعتقاد به پیوند روحی و انسجام‌بخش میان آدمیان

نظام تفکر حکمی - عرفانی، دافع توهم توده‌ای شدن انسان‌هاست؛ زیرا در این منظر انسان بازیچه ابزار یا شیء نیست و روابط میان انسان‌ها برای رفع نیازهای مادی تنظیم نمی‌شود. روابط عاطفی آدمیان ماشینی و تصنعی نیست؛ بلکه به سبب غلبه روابط عاشقانه، دوستانه، و حس همبستگی و هم‌حسی به تقویت تفاهم و همراهی منجر می‌گردد.

در این انگاره معرفتی و انسان‌شناختی، هرگونه بی‌تناسبی و تفرد در جامعه نه به سبب اقتضائات زمانه، که ناشی از کج‌اندیشی در نظام خلقت و بدفهمی در روابط حاکم بر مناسبات انسانی در این عالم تلقی می‌شود. تفاوت این دو انگاره غربی و ایرانی، از تمایز زاویه دید آن‌ها نشئت گرفته است؛ زیرا توده‌ای شدن برآیند نگرش تک‌ساحتی و اصالت دادن به وجوه مادی بشر است؛ اما در نگرش ایرانی - اسلامی به پیروی از سخنان پیامبر اکرم (ص) اصالت با روح و پیوستگی روحی میان آدمیان است. از این زاویه علت توده‌ای شدن جامعه انسانی، تک‌ساحتی شدن انسان‌ها و تمرکز بر اصالت لذت و تلاش برای رفع نیازهای ساحت مادی وجود آدمی است. لذا راهبرد ادبای بزرگ ما چون مولانا، بازنگری در کیفیت بینش و چگونگی تفسیر از موقعیت انسان‌ها در این عالم و اتحاد ارگانیک و غیرسودجویانه میان ابنای بشر است:

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی	جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیرفهم و جان که در گاو و خرس	آدمی را عقل و جانی دیگرست
باز غیرجان و عقل آدمی	هست جانی در ولی آن دمی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو میجو این اتحاد از روح باد...
جان گرگان و سگان از هم جداست	متحد جان‌های شیران خداست...
لیک یک باشد همه انوارشان	چونک برگیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه‌ها را قاعده	مؤمنان مانند نفس واحده

(مثنوی، ۴د، ابیات: ۴۱۸-۴۰۸)

تأکید بر ابعاد روحانی وجود آدمی راه را برای هرگونه تعریف مادی و تک‌ساحتی از انسان می‌بندد. تنها در سایه چنین نگرشی است که انسان از افراط در برآوردن نیازهای مادی و لذت مصرف‌زدگی پرهیز خواهد کرد و راه سعادت واقعی را پیدا خواهد کرد؛ چنان‌که حافظ نیز در

برخی از غزلیات خویش از جمله غزلی با مطلع «ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر شوی» رمز رسیدن به تعالی و سعادت را «دوری از خواب و خور»؛ یعنی دوری از توجه صرف به نیازهای جسمانی دانسته است.

بازتعریف انسان از منظر ابعاد معنوی و روحانی، حتی می‌تواند راه‌های پیدایش احساسات فمینیستی یا مردسالارانه و تقابل‌های جنسیتی را در جامعه سد کند؛ چنان‌که ابن‌عربی نیز تفاوتی میان زن و مرد از حیث انسانیت قائل نشده است: «اعلم ایدک الله ان الانسانیة لما کانت حقیقة جامعة للرجل و المرأة لم یکن للرجال علی النساء درجة من حیث الانسانیة» (ابن‌عربی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۸۷). وی در «فصّ محمدی» در فصوص‌الحکم بیان می‌کند که شهود حق تعالی در زن کامل‌تر از مرد است: «فشهوده للحق فی المراه اتم و اکمل، لانه یشاهد الحق فی حیث هو فاعل منفعل»؛ زیرا او حق را از آن حیث که او، فاعل و منفعل است، مشاهده می‌کند و از خودش از آن‌رو که فقط منفعل است (رک: ابن‌عربی، ۱۳۸۷: ۴۱۹-۴۱۶). بدیهی است توجه به چنین نگاه بلند و متعالی به زن در عرفان می‌تواند زنان را از هرگونه رویکرد تقابلی با مردان از منظر هستی‌شناختی در نظام خلقت برحذر دارد. از این منظر است که مولانا برای بازگشت به نظام تعادلی میان روابط زنان و مردان، به راهبرد بازتعریف انسان در نظام فکری و ایجاد اصلاحات گفتمانی تأکید دارد. به نظر او نه تنها تفاوتی ماهوی میان زنانگی و مردانگی وجود ندارد، آن‌ها دو روی یک ماهیت واحد؛ یعنی تناسب نظام خلقت هستند که از صفات جمالی و کمالی حضرت حق آیینگی می‌نمایند و هرگونه دست‌کاری در این رابطه آیینگی، باعث برهم خوردن نظام تکوین در نمایندگی از ساحت خداوندی محسوب می‌گردد:

ای رهیده جان تو از ما و من	ای لطیفه روح اندر مرد و زن
مرد و زن چون یک شود آن یک تویی	چون که یک‌ها محو شد آنک تویی
این من و ما بهر آن برساختی	تا تو با خود نرد خدمت باختی
تا من و توها همه یک جان شوند	عاقبت مستغرق جانان شوند...

(مشوی، ۱، ابیات: ۱۷۸۸-۱۷۸۵)

نتیجه:

بحران نفی تناسب و تعادل از نظام هستی از دو منظر نظری و عملی از پیچیده‌ترین و لایه‌دارترین آفات انسان متجدد به‌شمار می‌آید. این بحران که از یک رو ریشه در سیطره ماده‌گرایی و اصالت لذت و مصرف‌زدگی دارد، و ازدیگرسو متأثر از هژمونی رسانه‌ای غربی برای ایجاد جماعتی تنها... اما توده‌ای است، از پیامدهای عقل‌انزاری و ماده‌گرایی انسان مدرن است که با ایجاد تصور نادرست از خودشناسی، به نفی مرکزیت و معنویت در انسان معاصر منجر می‌گردد. انسان متجدد به سبب درک نکردن پیوستگی بین ساحت‌های انسان با هستی و نفی شعور کیهانی و در نتیجه جابه‌جایی اجزای نظام هستی به امید سامان دادن به طرح منبعث از علم تکنیک‌زده معاصر، به نوعی بی‌تعادلی و بی‌سامانی فکری و عملی دچار گشته است. تغییر ذائقه زیباشناختی، طرد وجوه رازناکانه هستی و رسیدن به تفکر دهری‌گری مدرن (چون عینیت‌گرایی و تجربه‌مداری در طبیعت)، برهم خوردن تعادل روحی و روانی و حتی بی‌تناسب جنسیتی انسان‌ها از پیامدهای این بحران مخرب است.

در این میان، گنجینه‌های فکری و معرفتی ادبیات عرفانی، مستقیم یا غیرمستقیم راهکارهای راهبردی پیشنهاد می‌دهند. آفرینندگان این آثار فاخر و شکوهمند، معتقدند نقطه عزیمت‌رهایی از این بحران، بازیابی خویشتن و درک جایگاه خود در نظام هستی است. تناسب نظام هستی ارتباطی تنگاتنگ با تناسب جسمی و روحی انسان دارد. لذا هرگونه دست‌اندازی در نظام خلقت موجبات بی‌تعادلی هستی و سازه‌های جسمی، فکری و روانی انسان‌ها می‌گردد. در نظام فکری ایرانی، جهان طبیعت در پیوندی طولی با جهان ماورای طبیعت و خداوند قرار دارد و نباید از وجوه قدسی نظام طبیعت کاست و با نفی این پیوند و بریدن نقش خالق در ایجاد نظام احسن، به سرگشتگی و غفلت از یک‌سو، و منفعت‌طلبی و ماده‌گرایی، تخریب طبیعت و... ازدیگرسو دامن زد. به سبب وجود و حاکمیت حکیمانه خداوند بر همه هستی، نه‌تنها قداست در همه آفریده‌های او جاری و ساری است، بلکه هر یک از آفریده‌های خدا در جای مناسب خویش قرار دارند و نباید به دست‌کاری این نظام زیباشناختی دیالکتیک روی آورد. برای این منظور باید به اتکای تفکر شهودی، به قداست طبیعت بازگشت و به رازناکی هستی و جایگاه انسان در آن ایمان داشت؛ ایمانی که به شعور

کیهانی و اتحاد بین همه اجزای عالم وجود ناظر است و موجب رشد تفکر حقیقی و اخلاق‌مداری در مواجهه با نظام هستی می‌گردد.

در منظومه حکمی - عرفانی، روابط میان انسان‌ها با دوری کردن از تمنیات و دغدغه‌های منفعت‌طلبانه به پیوندی ارگانیک و طبیعی بازمی‌گردد به شرط آنکه نظام گفتمانی آدمی نسبت به تفسیر موقعیت اجتماعی بشر بازتعریف گردد. در این بازنگری است که تعارضات ناصوابِ تقابل میان باورهای مردانه و زنانه از بین می‌رود و از این رهگذر به مقام آیینگی خویش در بازتاب صفات کمالی و جمالی حضرت حق، در نتیجه اتحاد و همبستگی تعریف شده فطری بازمی‌رسند. از بازخوانی متون عرفانی برمی‌آید که با انتقال نقطه اتکا از وجوه مادی آدمی به وجود روحانی انسان و بازتعریف انسان‌ها و روابط آن‌ها از منظر ماهیت روحانی وجود انسان، مشکلات بی‌تناسبی انسان در نظام معرفت‌شناسی معاصر برطرف خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. پرومتئوس (Promthean) در اساطیر یونان، نام موجودی نیمه‌خدا و نیمه‌انسان است که برخلاف خواست خدایان آتش را از آسمان ربود و استفاده از آن را به انسان تعلیم داد و به همین دلیل زئوس او را عقاب کرد. این اصطلاح حاکی از دیدگاه عاصیانه انسان دوران رنسانس در برابر آسمان و اراده خداوند است (رک: اسمیت، ۱۳۸۷: ۱۴۳-۱۴۱).

۲. توجه به صدق گزاره یادشده در کنار تأثر ناخودآگاه از نگاه رمزی - استعاری (این‌همانی و واقع‌نمایی) موجود در اساطیر ایرانی، می‌تواند دلیلی برای گستره پرکاربرد صنعت جان‌بخشی در اشعار شاعران فارسی است.

کتاب‌نامه:

- آگامبن، جورجو. (۱۳۹۰)، کودکی و تاریخ: دربارهٔ ویرانی تجربه، ترجمه پویا ایمانی، تهران: مرکز.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۷)، فصوص الحکم، تصحیح و ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- _____ . (۱۳۸۶)، ترجمه فتوحات مکیه، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۷)، آفرینش و آزادی: جستارهای هرمنوتیک و زیبایی‌شناسی، چاپ پنجم، تهران: مرکز.

- استریناتی، دومینیک. (۱۳۸۸)، مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، ترجمه ثریا پاک‌نظر، چاپ پنجم، تهران: گام نو.
- اسمیت، ژوئل. (۱۳۸۷)، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر و روزبهان.
- پین، مایکل. (۱۳۸۶)، فرهنگ اندیشه‌های انتقادی از روشنگری تا پسا مدرنیته، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- تیلش، پل. (۱۳۸۷)، شجاعت بودن، ترجمه مراد فرهادپور، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۰)، حکمت، عرفان، اخلاق در شعر نظامی گنجوی، تهران: کیهان.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۷)، دیوان خواجه حافظ شیرازی، تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، چاپ پنجم، تهران: باقرالعلوم.
- راسل، برتراند. (۱۳۷۳)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، چاپ ششم، تهران: کتاب پرواز.
- ریچلز، جیمز. (۱۳۸۹)، فلسفه اخلاق، ترجمه آرش اخگری، چاپ دوم، تهران: حکمت.
- سید حسینی، رضا. (۱۳۷۶)، مکتب‌های ادبی، چاپ یازدهم، تهران: نگاه.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۵)، کلیات سعدی، تصحیح و تعلیق بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران: ناهید.
- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۷۱)، مجموعه آثار، به اهتمام صمد موحد، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- شوان، فریتوف. (۱۳۸۳)، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران: هرمس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۸)، مصیبت‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸)، شاهنامه فردوسی، براساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو زیر نظر برتلس، دوره دو جلدی، تهران: ققنوس.
- فروم، اریک. (۱۳۸۸). زبان از یاد رفته، ترجمه ابراهیم امانت، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- قاسم‌زاده، علی و حسینعلی قبادی. (۱۳۹۱)، «دلایل گرایش رمان نویسان پسا مدرنیته به احیای اساطیر»، مجله ادب پژوهی، شماره ۲۱، ص ۳۳-۶۱.
- کاشانی، عزالدین. (۱۳۸۱)، مصباح‌الهدایه، تصحیح همایی، چاپ ششم، تهران: هما.
- کریستوا، ژولیا. (۱۳۸۷)، «زمان زنان»، ترجمه مانی حقیقت، سرگشتگی نشانه‌ها، چاپ پنجم، تهران: مرکز.

- گابلیک، سوزی. (۱۳۸۷)، *آیا مدرنیسم شکست خورده است؟*، ترجمه محمدی، تهران: مینوی خرد.
- مک اینتایر، السدر. (۱۳۸۷)، *مارکوزه*، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۹)، *مثنوی معنوی*، با مقدمه جواد سلماسی‌زاده، چاپ سوم، تهران: اقبال.
- نجم رازی، عبدالله. (۱۳۸۰)، *مرصاد العباد*، به اهتمام ریاحی، چاپ نهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- نصر، سید حسین. (۱۳۸۵)، *معرفت و معنویت*، ترجمه ان‌شاء الله رحمتی، چاپ سوم، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- _____ . (۱۳۸۶)، *دین و نظم طبیعت*، ترجمه ان‌شاء الله رحمتی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- _____ . (۱۳۸۷)، *انسان و طبیعت: بحران انسان متجدد*، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ اسلامی.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۷)، *گفتمان مدرنیته*، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۸)، *شرفنامه*، با تصحیح و حواشی حسن دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران: قطره.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۴)، «بستر و زمینه‌های تاریخی پست‌مدرنیسم»، *ما و پست‌مدرنیسم*، به کوشش محمدعلی محمدی و عبدالکریمی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- وارد، گان. (۱۳۸۴)، *پست‌مدرنیسم*، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: قصیده‌سرا.
- وبستر، فرانک. (۱۳۸۰)، *نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی*، ترجمه اسماعیل قدیمی، تهران: قصیده‌سرا.
- Taylor, Charles. (1991). *Ethics of Authenticity*, The Masschusetts and London, England, Harvard University press Cambridge.